

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منبع: نویه راینیشه تسایتونگ
نویسنده: آرن اشترومهیر
فرستنده: عثمان حیدری
۱۰ می ۲۰۱۹

آیا اسرائیل نیز مانند افریقای جنوبی یک کشور نژادپرست است؟



نگاهی به تاریخ گذشته تشابه صهیونیسم با این شکل حکومتی را ثابت می‌کند.

«بنیامین بیت-هل ایمی» Beit-Hallahmi استاد بازنشسته دانشگاه حيفا در رشته روانشناسی است. او یک انسان فرهیخته چندجانبه است که دید علمی خود را تنها به رشته کارشناسی خود معطوف نمی‌دارد و مثلاً در کنار مسائل روانی-مذهبی همین‌طور کتاب‌هایی در مورد مسائل سیاسی نوشته است. او در سال ۱۹۸۷ کتاب *The Israeli Connection* را منتشر کرد که سال بعد در المان زیر عنوان «بیمان‌های کثیف: زدوبندهای محرمانه اسرائیل» ترجمه و منتشر شد. این کتاب در آن زمان توجه زیادی را نسبت به خود جلب کرد و مثلاً مجله «اشپیگل» مقاله نسبتاً مبسوطی در مورد آن منتشر نمود. (چنین تفسیری امروز غیرممکن به نظر می‌رسد، زیرا این نشریه فوراً به ضد سامی بودن متهم خواهد شد) یادآوری مجدد این کتاب بسیار سودمند است، زیرا پاسخ‌های فراوانی را در این مورد که آیا اسرائیل یک کشور آپارتاید است، ارائه می‌دارد.

«بیت-هل اهی» تمامی سیاست جهانی را پس از سال ۱۹۴۵ از جنبه استعمارزدائی بررسی می‌کند. مستعمرات گذشته قدرت‌های بزرگ انگلستان و فرانسه و سپس کشورهای که زیر سرکردگی ایالات متحده امریکا قرار داشتند در این دوران برای تحقق استقلال و حاکمیت خود کوشش کردند، که طبیعتاً با مخالفت و مقاومت شدید این قدرت‌ها روبه‌رو شدند. اسرائیل در این روند مورد حمایت این قدرت‌ها و همواره در جبهه ارتجاع، نیروهای ضدانقلابی و ضدآزادی‌خواهی و در نتیجه در تقابل با کلیه جنبش‌های آزادی‌بخش جهان قرار داشت. این کشور از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی ظالم‌ترین سیستم‌هایی را که در آن زمان وجود داشت، از جمله رژیم سلطنتی محمدرضا پهلوی در ایران، دیکتاتورهای امریکای لاتین از جمله سوموزا در نیکاراگوئه، اشتروسنر در پاراگوئه، پینوچیت در چیلی، موبوتو در زئیر و مارکوس در فیلیپین را مورد پشتیبانی قرار می‌داد. ولی:

پیمان ویژه‌ای اسرائیل را با افریقای جنوبی پیوند می‌داد.

پیمان ویژه‌ای اسرائیل را با افریقای جنوبی پیوند می‌داد. «بیت-هل اهی» به طور مبسوط به این پیمان می‌پردازد و مطالبی که او مطرح می‌کند هر چند فقط تا سال ۱۹۸۷ را دربر می‌گیرد، ولی از تازگی بی‌نظیری برخوردار است. تجربه بسیار مهمی که باعث شد این سؤال برای «بیت-هل اهی» مطرح شود سفر رسمی نخست‌وزیر افریقای جنوبی «جان فورستر» در اپریل سال ۱۹۶۷ به اسرائیل بود. «بیت-هل اهی» در مقابل تلویزیون نشسته بود و می‌دید چگونه بلندپایه‌ترین نماینده سیاسی رژیم آپارتاید در تالار یادبود هولوکاوست «یدوشم» دسته‌گل قرار می‌دهد. او این واقعه را «عجیب و غیرواقعی» می‌دید: «وزارت امور خارجه اسرائیل این قدر بی‌نزاکتی از خود بروز داده بود که به یک همدست شناخته‌شده نازی‌ها اجازه دهد به تالار یادبود قربانیان رژیم نازی وارد شود و در مورد نازی‌ها سخنرانی کند...»

برداشت «بیت-هل اهی» چگونه بود؟ «فورستر در تالار یادبود هولوکاوست! چه رونمایی خوبی! شاید کشور اسرائیل در اینجا چهره واقعی خود را به نمایش می‌گذارد! هیچ کارگردان سینمایی که در جست‌وجوی یک نمونه برجسته برای تبلیغ ضداسرائیلی بود، نمی‌توانست بهتر از این فکر پیدا کند.» این برای پرفسور روانشناس از حیفا بهانه‌ای شد تا روابط اسرائیل را با کشورهای جهان سوم به ویژه با افریقای جنوبی، مورد بررسی قرار دهد. او قبل از این که نتایج تحقیقات خود را بیان کند پیشاپیش سؤال می‌کرد که چرا کشور صهیونیستی اسرائیل همه جا در جهان در جبهه «مردان برتر سفید» قرار داشت و در افریقای جنوبی با تمام قدرت از آپارتاید حمایت می‌کرد:

«اسرائیل دائماً در خط اول جبهه در مقابل خلق‌های عرب خاورمیانه (و از این طریق جهان سوم به طور عام) قرار دارد، درست همان‌طور که جنبش صهیونیستی که اسرائیل از درون آن پدید آمد از همان آغاز در خط مقدم جبهه علیه اعراب به طور عام و فلسطینی‌ها به طور خاص قرار داشت. در جنگ‌های جهان سوم که اسرائیل فعالانه در آنها شرکت می‌کرد، مسأله بر سر حق «مردم بومی» برای زندگی در سرزمین مادری خود، مثل افریقای جنوبی و نامیبیا و یا گواتمالا بود. در اینجا طبیعتاً شباهت‌های مستقیمی پیرامون خواسته‌های اعراب فلسطینی در رابطه با میهن خود وجود داشت، خواسته‌هایی که مدتها انکار شد و مورد اغماض قرار گرفت. در اسرائیل به برکت یک سیستم سیاسی که حقوق و امتیازات یهودیان را تضمین می‌کرد و مانع می‌شد که برابری سیاسی اعراب به اجراء درآید، مبارزه بین جهان اول و سوم بازتولید می‌گردید.»

«بیت-هل اهی» در جای دیگر می‌نویسد: «اجحافی که در مورد مردم فلسطین صورت گرفته آن‌چنان روشن است که برای جلوگیری از آشکار شدن آن باید این موضوع به پرهیزه تبدیل می‌شد. ولی از آنجا که هر بحثی در مورد نقش اسرائیل در جهان سوم اجباراً به مسأله حقوق مردم فلسطین ختم خواهد شد از این‌رو مسأله جهان سوم نیز باید

به پرهیزه مبدل می‌گردید. نمی‌توان در مورد برابری و آزادی و حق‌تعیین سرنوشت به طور کلی صحبت کرد بدون این‌که نهایتاً رابطه بین اسرائیلی‌ها و مردم فلسطین را با این معیار والا نسنجید. جای تعجب نیست که اسرائیل به نفع جنبش‌های رهائی‌بخش در جهان سوم هرگز جبهه نگرفت.»

«... هیچ‌کس تعجب نخواهد کرد که سفیدپوستان افریقای جنوبی معمولاً علاقه‌ای به این نوع جنبش‌های رهائی‌بخش نداشته باشند. در اسرائیل گفتمان سیاسی (درست مانند افریقای جنوبی) از آغاز علیل و وامانده بود، زیرا استعمال معیارهای اخلاقی مورد پسند نبود و پرهیزه محسوب می‌شد. اگر در اسرائیل چنین گفتمانی (حتا در مورد بعیدی چون آپارتاید) آغاز می‌شد، همواره به این سوال ساده در مورد حقانیت اخلاقی صهیونیسم ختم می‌گردید (...). اگر پذیرفته شود که در جهان سوم ناحقی صورت می‌گیرد، در آن‌صورت باید لکه ننگ همدستی با این ناحقی را به جان خرید؛ از این‌رو سوال در مورد جنبه اخلاقی آن‌چه ما انجام می‌دهیم اصلاً مطرح نمی‌شود.»

بعد از آن «بیت‌هل‌اهمی» به تفضیل در مورد پیمان بسیار تنگاتنگ اسرائیل با دولت آپارتاید افریقای جنوبی نوشت و آن را شراکت در جهان بی‌نظیری نامید. اسرائیل در آنجا با پوست و استخوان و نیروی تمام بیش از هر جای دیگر همکاری کرد و به پشتیبان مهمی برای رژیم آپارتاید تبدیل شد. تاریخ کشور اسرائیل آمیزشی این چنین صمیمی و پردوام را به خود نمی‌شناخت. ولی انتظار عمومی از جزئیات همه چیز مطلع نبود و همان‌طور که وزیر امور خارجه افریقای جنوبی اعتراف کرد: «در روابط بین اسرائیل و افریقای جنوبی، حجم ناگفته‌ها از گفته‌ها بیش‌تر بود.»

یک نکته سری در روابط این بود که اسرائیل تجربیات و شیوه‌ها و فنآوری خود را که در مبارزه علیه مردم فلسطین کسب کرده بود در اختیار افریقای جنوبی می‌نهاد، زیرا هر دو کشور به نظر نخست وزیر افریقای جنوبی «فورستر» با معضل مشابهی روبه‌رو بودند: «اسرائیل با معضل آپارتاید خود در برخورد با بومیان عرب روبه‌روست. هر دو خلق مصمم اند بجنگند ولی آینده خود را در دست اکثریتی که آن‌ها را احاطه کرده، نسپارند.» در نتیجه همکاری بسیار نزدیکی در زمینه نظامی به وجود آمد که طبیعتاً زیاد هم به بیرون درز نکرد، زیرا سانسور نظامی اسرائیل از هر نوع گزارش‌دهی جلوگیری به عمل آورد. افریقای جنوبی‌ها نیز به همین صورت سکوت پیشه کردند. در سال ۱۹۶۳ ملل متحد صدور اسلحه به افریقای جنوبی را ممنوع کرد. اسرائیل از این قطع‌نامه پیروی نکرد و مردان سفیدپوست افریقای جنوبی را با انواع سلاح‌ها، مثل فن‌آوری ارتباطی، جاسوسی، قطعات یدکی و مهمات تأمین می‌کرد. علاوه بر آن، همکاری نزدیکی در تکامل سیستم‌های تسلیحاتی نوین صورت گرفت. اسرائیل همین‌طور افسرانی برای تعلیم سربازان سفیدپوست رژیم آپارتاید به افریقای جنوبی اعزام کرد تا به آن‌ها بیاموزند با شیوه‌های وارداتی که اسرائیل در کشور خود در مبارزه علیه فلسطینی‌ها آزمایش کرده بود، چگونه می‌توان با تروریست‌های سیاه‌پوست مبارزه کرد. البته اینجا منظور از تروریست‌ها، جنبش رهائی‌بخش ANC مد نظر بود.

از آنجا که در ایدئولوژی هر دو کشور «بقاء» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، اسرائیلی‌ها در «تنازع بقاء» از نظر اخلاقی و نظامی به یاری افریقای جنوبی شتافتند. و به این صورت مشاورین اسرائیلی در برنامه‌ریزی و فراهم ساختن مقدمات حمله افریقای جنوبی به آنگولا سهیم بودند و در نامیبیا نیز از سال ۱۹۷۵ فعالیت داشتند. هدف این بود کشورهای سیاه‌پوست همسایه افریقای جنوبی را بی‌ثبات کنند. اسرائیلی‌ها سیاست‌های کاربردی را که با موفقیت علیه فلسطینی‌ها و کشورهای عربی همسایه به کار برده بودند، از جمله حملات پیش‌گیرانه، شبیخون و اقدامات

ضربتی، مورد استفاده قرار دادند. اسرائیل هواپیماهای تانکر در اختیار نیرو هوایی افریقای جنوبی قرار داد و به این وسیله شعاع عملیاتی این کشور را به اندازه قابل توجهی گسترش بخشید.

اسرائیل همین‌طور در حفاظت مرزها نیز به کمک افریقای جنوبی شتافت و اینجا نیز باز از تجربیات و امکانات خود که از مبارزه علیه فلسطینی‌ها کسب کرده بود، مثل سیستم‌های حفاظتی و ردیابی برای جلوگیری از نفوذ پارتیزان‌های «تروریست» استفاده کرد.

اسرائیلی‌ها در افریقای جنوبی «دیوار الکترونیکی» ساختند و فرشی از «حس‌گرهای الکترونیکی» گسترده کردند. این سیستم‌های حفاظتی آشکارگرهای ماکروویو، سیستم‌های دستگاهی و مین‌گذاری زمین نیز منظور شده بود. طبیعتاً سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی این دو نیز همکاری بسیار نزدیکی داشتند. «بیت-هل‌اهمی» در مورد این همکاری می‌نویسد: «پولیس امنیتی مخفی «شباباک» که امروز «شین‌بت» نام دارد در افریقای جنوبی دارای یک ایستگاه دائمی بود. کارشناسان اسرائیلی که در آنجا مستقر بودند به همکاران افریقای جنوبی خود در اجرای وظایف روزانه آن‌ها برای حفظ سیستم آپارتاید کمک می‌کردند. «شباباک» در اقدامات خود علیه سازمان‌های فلسطینی ارزش زیادی برای جاسوسانی که وارد این سازمان‌ها می‌کرد، موفقیت‌های آنان در کنترل، آزار و اذیت و دستگیری عناصر مورد ظن قایل بود. افراد «شباباک» مطمئن بودند که می‌توانند اطلاعاتی در مورد نحوه برخورد با «بومیان» در اختیار افریقای جنوبی‌ها (و نه فقط آن‌ها) بگذارند و این کار را به وسعت انجام دادند. بسیاری از اقداماتی که پولیس امنیتی افریقای جنوبی در اواخر حیات خود انجام داد بدون تردید مهر مریبان اسرائیلی را بر پیشانی داشت.»

همکاری در زمینه سلاح‌های اتمی پنهان‌ترین راز پیمان اسرائیل و افریقای جنوبی بود.

همکاری در زمینه سلاح‌های اتمی پنهان‌ترین راز پیمان اسرائیل و افریقای جنوبی بود. تکامل فناوری اتمی عنصر اساسی در سیاست ستراتیژیک بقای هر دو کشور بود. اسرائیل نقش مهمی در برنامه اتمی افریقای جنوبی ایفاء کرد، زیرا افریقای جنوبی دارای ذخایر عظیم اورانیوم بود. هر دو کشور چندین آزمایش اتمی انجام دادند. اسرائیل راکت «اریحا» را که قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای بود در اختیار افریقای جنوبی نهاد. به دلایل ستراتیژیک هر دو کشور علاقه چندانی به راکت‌های دوربرد نداشتند و بیش‌تر مایل به کسب سلاح‌های تاکتیکی با برد کوتاه بودند و از این‌رو بمب دستی «کوچک» با بار اتمی تولید کردند.

«بیت-هل‌اهمی» در این مورد می‌گوید: «ممکن است که برنامه مشترک اتمی اسرائیل و افریقای جنوبی علاوه بر این دست‌آورد‌های دیگری، که در بی‌پرواترین اوهام و یا کابوس‌ها هم نمی‌گنجد، با خود به ارمغان آورده باشد. گویا در چارچوب این برنامه در جست‌وجوی رامحلی برای معضل ویژه و شرایط هر دو کشور در استفاده از سلاح هسته‌ای پیشرفت‌های چشمگیری در فناوری اتمی به دست آمده بود.» طبیعی است که بین دو کشور روابط اقتصادی و تجاری شدیدی نیز وجود داشت.

نکته جالب توجه این‌که کیبوتزهایی که خود را به اصطلاح سوسیالیستی نامیده و خود را به ایده برابری و فراغت از استثمار متعهد می‌دانستند، از رابطه اقتصادی عمیقی با افریقای جنوبی نژادپرست برخوردار بودند.

هوم‌لاندها و بانتوستان‌ها اجزای تفکیک‌ناپذیر سیستم آپارتاید بود. این «ایالات» ایجاد شده بود تا سیاهان را دور نگه دارند و به افراد بیگانه در سرزمین خود مبدل سازند. آنها اجازه داشتند مدیریت جامعه خود را عهده‌دار شوند البته زیر کنترل کامل افریقای جنوبی. اسرائیل این سیستم را مورد پشتیبانی کامل قرار داد و روابط شدید «رسمی» با بانتوستان‌ها برقرار کرد بدون این‌که آنها را طبق قوانین بین‌الملل به رسمیت بشناسد. از این طریق اسرائیلی‌ها در

بانتوستان‌ها سرمایه‌گذاری کردند. در آنجا ممکن بود بدون پرداخت مالیات سودهای کلانی به جیب زد. حاکم بانتوستان «سیسکی»، ظالم خون‌آشامی محسوب می‌شد که این خصلت البته لطمه‌ای به دوستی اسرائیل با او نمی‌زد. اسرائیل با اعلام آمادگی خود در همکاری با بانتوستان نشان داد تا چه حد به نفع افریقای جنوبی موضع می‌گیرد. هم‌اکنون نیز اسرائیل راه حل بانتوستان را در مورد مردم فلسطین اجراء می‌کند.

جالب توجه این‌که اغلب مردم اسرائیل (همین‌طور سیاستمداران این کشور) با وجود این رابطه تنگاتنگ بین دو کشور علاقه و محبت خود را به آپارتاید صریحاً اعتراف نمی‌کردند. آیا این ناشی از وجدان معذب آن‌ها بود؟ و در عین حال آن‌ها رابطه با افریقای جنوبی را کاملاً «عادی» می‌دانستند که مبادله پر دامنه انواع و اقسام کارشناسان با افریقای جنوبی مبین این امر بود. افریقای جنوبی در بین توریست‌های اسرائیلی نیز بسیار محبوب بود. نقاط مشترک بین دو کشور بسیار زیاد بود. نخست‌وزیر فورستر گفت: «اسرائیل به افریقای جنوبی نشان داد که چگونه یک کشور کوچک که در محاصره دشمنان قرار گرفته به کمک فن‌آوری برتر می‌تواند با موفقیت عرض اندام کند و جنبش رهاییبخش ملی را در کشور خود مرعوب نگاه دارد.»

«بیت‌هل‌اهمی» در پایان تأملات خویش می‌پرسید چرا اسرائیل چنین سیاست خارجی خشن و بی‌ملاحظه‌ای را دنبال می‌کند. او پاسخ به این سؤال را با حکم روشنی در مورد ایدئولوژی این کشور اعلام کرد:

«صهیونیسم هیچ‌گاه یک فلسفه انسان‌دوستانه نبوده است.»

طرح برنامه‌ای آن برای استقرار یک کشور مستقل یهودی از همان ابتداء بر پایه تجاوز و ارعاب مردم بومی منطقه (فلسطینیان) بنا گذارده شده بود. در نتیجه تقابل اسرائیل با جهان سوم نه در امریکای مرکزی و نه در افریقای جنوبی، بلکه با تأسیس اولین شهرک صهیونیستی در سرزمین فلسطین آغاز شد. به موازات قلع و قمع مردم بومی منطقه که از صدها سال پیش در آنجا زندگی می‌کردند این مستعمره‌سازی به وسیله شهرک نشینان را اسرائیل به عنوان طرح سیاست خارجی به کشورهای جهان سوم منتقل نمود. «بیت‌هل‌اهمی» می‌پرسید:

«اسرائیلی‌ها چگونه می‌توانستند از پوسته استعماری خود بیرون روند و خلاف درون کشور، در جهان خارج رفتار دیگری از خود نشان دهند؟»

در ایدئولوژی شهرک‌سازی استعماری اسرائیل تا امروز هیچ تغییری به وجود نیامده است. دولت یهودی آخرین و تنها کشور در جهان است که هنوز از این جهان‌بینی کهنه و نامتناسب پیروی می‌کند و عملاً آن‌را به کار می‌بندد. اغلب هم‌پیمانان ضددمکراتیک و دیکتاتور آن در جهان سوم که دولت صهیونیستی برای حفظ آنها از کلیه امکانات خود استفاده می‌کرد، رفته‌رفته از صحنه سیاست در جهان پاک شده اند: آپارتاید در افریقای جنوبی، ایران سلطنتی، مارکوس فیلیپینی، موبوتو در زئیر، اشتروسنر در پاراگوئه، پینوشه در شیلی و دیگران.

در نتیجه برنامه سیاست خارجی اسرائیل که با صدور دمکراسی و آزادی و حق تعیین سرنوشت هیچ ارتباطی ندارد، در واقع یک سیاست موفق نبوده است. هر چند هم که جریان‌های پوپولیستی دست راستی در حال حاضر در اسرائیل خود را بر سر قدرت نگاه می‌دارند، این کشور صهیونیستی با اعمال سیستم آپارتاید در حیطه قدرت خود تنها و منزوی مانده است. مدل آپارتاید خلاف جریان تاریخ حرکت می‌کند و همان‌طور که سیستم افریقای جنوبی نشان داد شانس بقاء ندارد. این شناخت باقی می‌ماند که اسرائیل امروز نه از بیرون، بلکه به دلیل سیستم آپارتاید کهنه و از مد افتاده خود تنها از درون مورد تهدید قرار دارد.

تارنگاشت عدالت